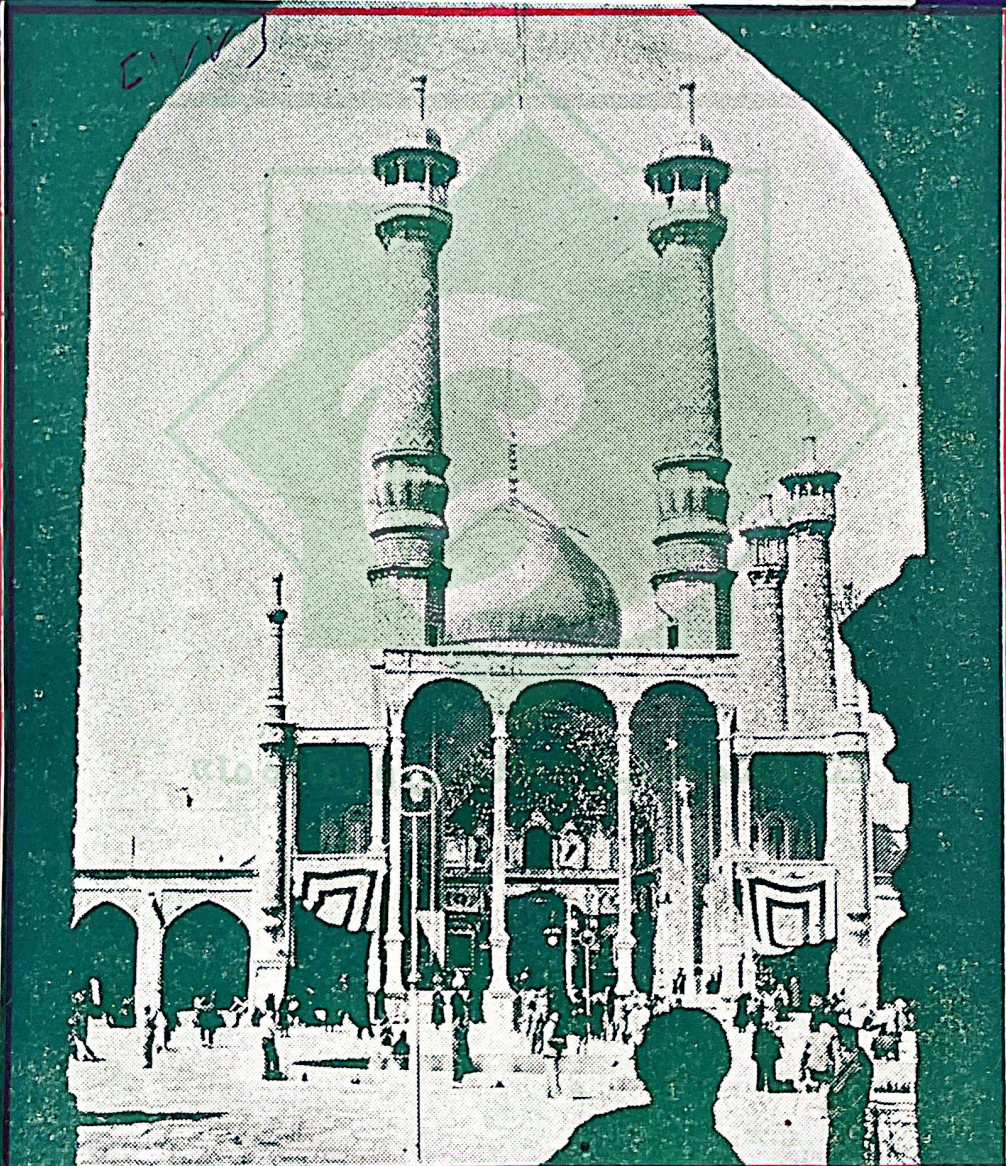


آبِ حیاتِ اسلام

جمعه ۱۰ مهر ۱۳۲۶ { شماره ۲۲ } برابر ۱۸ ذی قعدة ۱۳۶۶



چهارم

سال



نگوینده حضرت آقای طالقانی

اقتباس از درس تفسیر قرآن

انجمن اسلامی دانشجویان در شبهای جمعه

(۹)

ندای عام قرآن

اگر مقداری مواد مختلف را روی یکدیگر بریزید همچنان مرده و بیحرکت است. فهم و شعور ورشد و نمو ندارد اما اگر روح و حیات در آن دمیده شود متناسب با احتیاجات خود نمو میکند و از مواد مختلف باندازه لازم تغذیه مینماید و تغییر و تبدیل می یابد.

پس حیات در حیوانات و نباتات ماده را همیشه تحت تاثیر خود قرار میدهد و بر آن مسلط است و هرگاه از آن جدا گردد ماده بتهنایی نمیتواند بصورت یک نبات یا یک حیوان زیست کند. و ماده دائما در تغییر و تبدیل است چنانکه پس از مدتی بسیار کوتاه آن ماده ای که در آن حیات دمیده شده است از بین میرود و مواد دیگری جانشین آن میشوند و چون ماده خود بتهنایی زنده نیست باینجهت پس از اندک مدتی فعالیت و حرکت از آن سلب می شود بنا بر این حیات مستمرا در ماده اضافه میشود و باید از مبدع بیرون از ماده باشد مثل چراغ برق که همیشه باید در آن نیروی الکتریسته جریان داشته باشد تا آثار روشنائی نمایان باشد و اگر بیخبری از الکتریسته ادعا کند اکنون که چراغ روشن است الکتریسته در جریان نیست همه براو اعتراض میکنیم و بر بی دانشیش میخندیم. همان حقیقت روح و حیات است که درخت را با بنظر و آنطرف متمایل می نماید تا از نور خورشید استفاده کند و از مواد مناسب تغذیه نماید و روح و حیات را فنا و مرگ نیست و اگر حیات را ممان باشد حیاتش نمیتوان نامید. چون زندگی عین ذات اوست مانند حرارت برای آتش قرآن میفرماید در وجود خود فکر کنید و به بینید این امر حیات از چه مبدئی است هنگامیکه روح و حیات در شما نبود نه شما از خود خبر داشتید نه کسان شما خدا شمارا زنده کرد و حیاتتان بخشید.

احیا کم بفعل ماضی بیان شده ولی میتکم و یحییکم بفعل مستقل یعنی حقیقت حیات متوقف نیست بلکه در هر لحظه ای حیات شما تبدیل میشود و از مرحله ای بمرحله دیگر قدم مینهد بی در پی زنده میشوید و فیض وجود و حقیقت حیات امری دائمی و مستمری است.

همانطور که در یک چراغ برق یک فرد عامی خیال میکند نوری است از اول تا آخر ولی اهل فن میدانند که قوه بی در پی میرسد و تبدیل بنور میشود اشخاص عامی هم تصور میکنند که سر حیات در انسان همینطور است در صورتیکه اینطور نیست سر حیات دائما در انسان و حیوان و نبات افاضه میشود اما نه مثل چراغ که دائما در یک حال بماند بلکه همواره رو بکمال میرود. منتهی با اخلاق نیکو و پسندیده تقویت میگردد با اخلاق بد و ناپسند تکمیل میشود.

اگر حقیقت انسان تنها ماده باشد چون سلولهای بدن

دائما از بین میروند و سلولهای دیگر جایگیر آنها میشوند باید حقیقت انسانهم عوض شود در صورتیکه اگر از آموختن مطلبی سالیان دراز گذشته باشد مطلب از خاطر مامحو نمیکردد.

اگر حقیقت انسان تنها ماده بود میبایست این مطلبهم باماده ای که از بین رفته است از خاطر مامحو شده باشد.

مثال دیگری بزنیم: مجرمی را که ده سال پیش مرتکب جرمی شده است او را تعقیب و مجازات مینمایند. اگر مجرم داد و فریاد کند و شکایت نماید که شخص گناهکار من نیستم زیرا از ده سال پیش تاکنون صدها بار عوض شده ام و آن سلولهاییکه مرتکب جرم شده اند باید مجازات شوند نه این سلولهای یگانه من، کسی حرفش را میشنود؟ بشکایتش رسیدگی میکند؟ نه. زیرا روح و حیات او انسانست نه جسم و بدنش. روح و حیات هم باقی و فنا ناپذیر است.

موضوع دیگر آنکه سر حیات و حقیقت روح خاصیت ماده نیست خوب دقت کنید و درست قضاوت نمائید به بینید چرا دو نصف گندم سبز نمیشود؟ مگر در آن خاصیت ماده نیست؟ ماده یک گندم نصف شده بایک دانه گندم نصف نشده درست یکی است منتهی آن مرده است و این زنده.

شناختن مواد و تجزیه اجسام و بررسی در خواص آنها بحثی است جدا و خیلی سودمند و بجا اما موضوع اینکه حیات خاصیت ماده است خلاف حقیقت و سخنی خام و نابخسته است. نمیتوان منکر آن شد که مواد هر یک خواصی ندارند ولی حیات از ماده تراوش نکرده و خاصیت ماده نیست بلکه روح و حیات حقیقی مسلط و فرمانروای بر ماده است که بی وجودش ماده را مرگ و فناست.

پس باید منشأ حیات و زندگی را جست. اگر شما میز گرمی را دست بزنید و احساس گرمی کنید خواهید گفت این میز از کجا گرم شده و جستجو میکنید تا منبع حرارت را که گرمی عین ذات آنست بیابید.

همینطور باید مبدء حیات و زندگی را جست. قرآن میفرماید منشأ حیات خداست که حیات عین ذات اوست پس چگونه بخدائی که شما مردگانرا زنده کرده بعد میمیراند و باز زنده میکند کافر میشوید در صورتیکه باز گشتان بدوست.

پس زندگی عین ذات مبدء حیات است و هیچوقت رو بعدم نخواهد رفت و برای مبدء حیات مرگ و ممات نیست بنا بر این خداوند خود را در این آیه سر سلسله حیات و انتهای آن معرفی میکند.

یک بشارت مهم بمسلمین پیروزه

دانشجویان دینی

کتاب تفسیر یوسف که بقلم مبلغ دانا و نویسنده توانا حضرت آقای میرزا محمد تقی اشراقی است بزودی از طبع خارج میشود بر تمام مسلمین داشتن این کتاب لازم است

قبض پیش فروش را بیهای ۳۵ ریال از نمایندگان روزنامه های دنیای اسلام و پرچم اسلام خریداری نمائید.

آئین اسلام (محمد رضا صالحی ناشر کتاب)

آینا اسلام

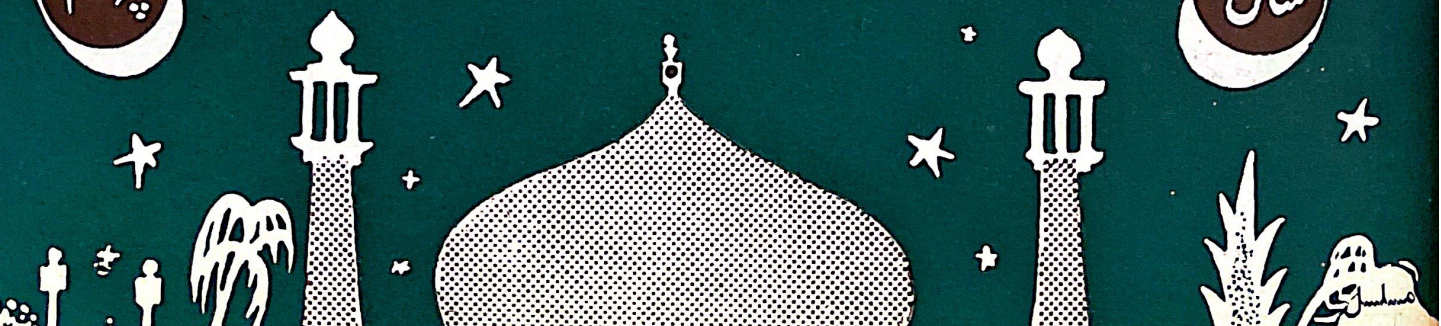
جمعه ۱۷ مهر ۱۳۴۶ { شماره ۲۳ } برابر ۲۵ ذی قعدة ۱۳۶۶

۴۸۵۳



چهارم

سال



و تکامل موجودات موافق است یا نه؟ آدم در چه موسیقی خلق شده؟

نظریه‌ده از علمای جدید آنست که هیچ موجودی تولدی نیست بلکه همه توالدی میباشند اگر این فرض صحیح باشد آیا ممکن نیست که موجودی خود بخود بوجود آید؟ و دلیلی هست که موجودی نتواند غیر از راه توالد بطریق دیگری با بر عرصه وجود نهد؟ بعلاوه اگر ثابت شود که همه موجودات توالدی هستند و موجود تولدی محال است پس انسان اولیه از کجا آمده؟

تمام آیات مربوط بخلقت آدم توجه انسان را بروحیات و معنویات جلب میکند و باجنبه های ظاهری و صوری خلقت آدم کاری ندارد و اگر اخباری چندهم در این زمینه موجود باشد در صحتش تردید است. هیچگاه قرآن نمیگوید آدم در چه زمان آفریده شده و گلش چطور خمیر گشته.

این آیه که با کلمه رب شروع گشته منظورش متوجه کردن مردم پروردگاری و تربیت آفریننده جهان و جهانیان است قرآن از بیان خلقت آدم توجه دادن بعظمت خلقت انسان و قوای معنوی و روحی و حقیقت سعادت و شقاوت و انحطاط و کمال اوست.

خلقت آدم را نباید مورد نزاع و جدال قرار داد و بر سر چگونگی پیدایش آن اختلاف نمود قرآن همانطور که قضایای تاریخی را برای تربیت و بیداری ملل ذکر می نماید و منظورش وقایع نگاری نیست از بیان خلقت آدم هم فقط منظور توجه و تربیت آدمی است.

بر فرض آنکه بدانیم آدم در چه تاریخی آفریده شده و چگونه خلق گشته ولی از آن نتیجه نگیریم چه سودی دارد؟ اگر ما به میلیونها سال پیش متوجه شویم ولی از خود غافل باشیم چگونگی خلقت آدم اول را نخواهیم ولی از خود بیخبر بمانیم و يك قدم برای سعادت و رستگاری خود برداریم و بفکر فردای خود نباشیم چه نتیجه ای دارد؟

ملائکه چیستند؟ ملائکه جمع ملك است. ملك بکسر لام هم که جمعی از ملوک میشود از همین ماده است و معنی آن بامعناي ملك یکی است زیرا پادشاه هم مانند ملك بر مملکت و افراد و شئون آنان تسلط دارد.

در نباتات و حیوانات گذشته از ماده و خاصیت آن حقیقت دیگری نهفته است که از هر دوی آنها ممتاز و متمایز است. مثلا مجذوب مرکب شدن یکی از خواص ماده است در صورتیکه می بینیم آب از عروق درخت بالا رفته بشاخ و برگ میرسد و منقسم میگردد. در صورتیکه خاصیت ماده جمع شدن بدور خود میباشد پس علت پراکنده شدن همین ماده در بدن انسان و حیوان و نبات چیست؟

آیا علم و معرفت و اکتشاف و اختراع خاصیت ماده است؟ نه ماده گذشته از خاصیت خود تحت تسلط و نیروی دیگری قرار گرفته که آنرا در زبان دین ملك میگویند. این ملائک قوای مدبری هستند که هر يك بکاری مشغول میباشند و اشتباه در کار آنان راه ندارد و جز کار و وظیفه خود کار دیگری نمیدانند و تنها آنچه را از خدا آموخته اند بمورد اجرا گذاشته و بدان اشتغال دارند. **ناتمام**

گوینده حضرت آقای طالقانی

اقتباس از درس تفسیر قرآن

انجمن اسلامی دانشجویان در شبهای جمعه

(۱۰)

ندای عام قرآن

هو الذی خلق لکم مافی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسویهن سبع سموات وهو بكل شیئی علیم.

اوست خداوندیکه برای شما آفریده آنچه در زمین است جملگی را سپس بساختن آسمان پرداخت و هفت آسمان منظم پدید آورد و خداوند به همه چیز داناست استواء غیر از خلق است بعضی آنرا بمعنی استیلا گرفته اند شاید بمعنی ساختن و پرداختن باشد با استیلاء

سماء در لغت عرب هر آن چیز است که بالای سر انسان است و غیر از معنائی است که علماء هیئت برای آن در نظر میگیرند که منظورشان اجرام معین است.

در اصطلاح اصولیین عدد مفهوم ندارد یعنی وقتی که هفت آسمان را نام برده لازم نیست که بیش از آن نباشد ممکن است در این مورد هم بخصوص هفت آسمان منظور گردد آن نباشد مخصوصا وقتی که در آخر آیه میگوید خدا بهر چیزی داناست.

قرآن میفرماید ای بشر ناتوان وای فرزندان آدم که با چشم کوتاه بین خود جز اندکی از عالم وجود را نمی بینید و آنچه می بینید بحقیقت آن پی نمیرید خدا با آنچه شما می بینید و نمی بینید و میدانید و نمیدانید داناست و همه را میداند.

واذ قال ربك للملائكة انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء و نحن نسبح بحمدك ونقدس لك قال انی اعلم ما لا تعلمون.

متوجه باش (ای پیغمبر) و وقتی که پروردگارت بملائکه گفت من در زمین خلیفه ای قرار میدهم ملائکه گفتند آیا در زمین کسی را قرار میدهی که فساد کند و خونریزی نماید؟ با اینکه ما در بحر حمد و ثنایت شناوریم و تو را تقدیس میکنیم خداوند گفت آنچه را من میدانم شما نمیدانید.

مطالعه آیه فوق هر شخص فکور و اهل تاملی را مجبور میکند که این سئوالات را از خود بنماید:

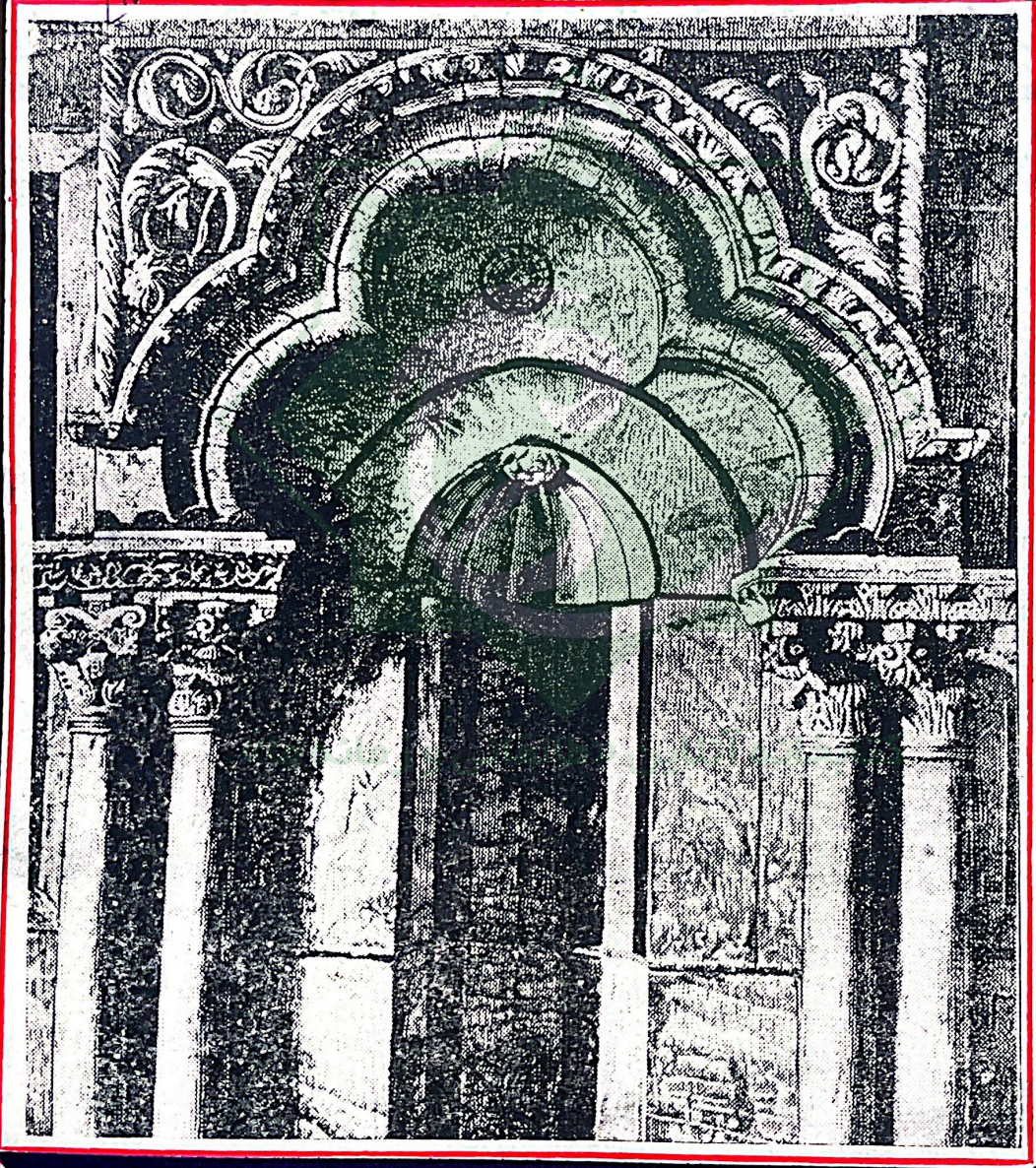
خلیفه یعنی چه؟ ملائکه چیستند؟ خداوند چگونه با ملائکه سخن گفت؟ و چرا این موضوع را با آنان در میان نهاد ملائکه چرا تعجب کردند و از کجا میدانستند که این موجود فساد میکند و خونریزی مینماید.

خلیفه یعنی چه؟ خلیفه یعنی کسی که پس از شخص دیگری او امر و نواهی او را بمورد اجرا گذارده و وظائف او را انجام دهد پس آدم ابوالبشر خلیفه و جانشین خدا است تا او امر و نواهی او را بمورد اجرا گذارد. باز در اینجا سئوالاتی پیش می آید که جواب بعضی از آنها بسیار مشکل است و فهم کوتاه بشر هنوز بدانها نرسیده.

مثلا: آیا انسان بی سابقه خلق شده یا آنکه قبل از او آدمهایی هم بوده اند؟ آیا خلق او بانظریه رشد و نمو و ارتقاء

آبنا اسلام

۱۳۶۶ شمارة ۲۴ { برابر ۲ ذیحجه ۱۳۶۶ } ۱۳۳۶ مهر ۲۴ ۵۸۵۳



چهارم

سال



گوینده حضرت آقای طالقانی

اقتباس از درس تفسیر قرآن

انجمن اسلامی دانشجویان در شبهای جمعه

(۱۱)

ندای عام قرآن

نو امیس طبیعت هر يك ملكی میباشد و در وجود آنها جای شك و تردیدی نیست و البته موضوع ملائکه مطلب ساده و روشنی است و ما بر سر لفظ دعوی نداریم هر چه میخواهند نام آنرا بگذارند ولی ملك لغتی جامعتر و کاملتر از لغات دیگر است قوه یعنی مبدء حرکت و جنبش ولی ملك گذشته از حرکت و جنبش مالك و متصرف بودن را هم میرساند بقدری عده این ملكها زیاد است که ما قادر باحصاء آن نیستیم.

خداوند چگونه با آنان سخن گفت و چرا این موضوع را با آنها در میان نهاده؟ آیا میخواست مشورت کند؟ مگر خداوند محتاج بشورت است؟!

سخن گفتن عبارت از آنستکه که کسی مقصود خود را بدیگری بفهماند صرف نظر از اینکه با کلمه سخن بگوید یا با اشاره صحبت کند یا طریق دیگری اتخاذ نماید مثلاً خوشحالی و غمگینی و شجاعت و ترس و سایر تائرات روحی را بدون سخن گفتن و صحبت نمودن میفهمیم. پس ادای کلمات تنها یکی از مظاهر سخن گفتن است و باشکال مختلف میتوان صحبت نمود. مقصود از گفتن خدا بملائکه متوجه نمودن ملائکه بخلق و ساختن آدم است تا وسایل و لوازم خلقت را آماده کنند.

ملائکه با تعجب خمیره انسانرا مینگریستند و میدیدند که این خمیره موجود عجیبی خواهد شد و تمام قوا و حواس حیوانی را دارد و از همه مهمتر دارای عقل و فکری است که میتواند برای اشباع این قوا و حواس فسادها و خونریزیها کند و بلند پروازیها بنماید بطور پرسش و سؤال با تعجب گفتند «آیا در زمین کسی را قرار میدهی که خونریزی و فساد کند؟! در صورتیکه ما تسبیح و تقدیس تو میکنیم».

تسبیح از سباحت بمعنای شنا کردن گرفته شده است. ملائکه گفتند ما استشعار بخوبی و کمال تو داریم و همه چیز را از جانب تو میدانیم و در بحر شکر و ثنایت غوطه وریم و تو را منزله و پاکیزه میدانیم با اینحال آدم را خلیفه خود قرار میدهی؟! خداوند در جواب گفت خاموش باشید آنچه را من میدانم شما نمیدانید.

و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبیونی باسماء هؤلاء ان کتم صادقین
خداوند اسماء را تماماً بآدم آموخت و ملائکه عرضه داشت و گفت اگر راستگوئید مرا با آنها خبر دهید

اسماء چیست؟ بعضی از مفسرین اسماء را فقط لغات دانسته اند بالانکه اولاً آدم تازه خلق شده بود و برای اشیاء لغاتی وضع نشده بود ثانیاً دانستن لغات فضلی نیست که خداوند آنها

را بآدم تعلیم کند و دانستن آنها از فضایل منحصره بشمارد بلکه تنها لغات دریچهای برای فرا گرفتن معلومات و حقایق موجودات میباشد

اسم از تسمیه بمعنی شانی گرفته شده
هر موجودی عنوان و اسمی دارد که عبارتست از اثر و خاصیتی که نهفته در آنست و مابه الامتیاز هر جسمی از جسم دیگر همینست.

ولی حقیقت و ذات اجسام بر همه مجهول است و علوم طبیعی جز از آثار و خواص فیزیکی و شیمیائی آنها انسانرا آگاه نمیکند و تمام پیشرفت انسان در معلومات از فرا گرفتن احوال و آثار تجاوز ننموده پس آخرین کمال انسان همان دانستن آثار و نام و نشانی موجودات است
چنانکه حقیقت نور مجهول است و تنها آثار آن محسوس است چه حقیقت نور را حرکت ذرات باشد چه حرکت امواج فرضیه ای بیش نیست و حقیقت آن بر انسان کشف نشده
حقیقت الکتریسته چیست آیا جز یک فرضیه چیز دیگری در دست دارند؟

ولی آثار و نیروی آن بدست آمده و انسان آنها را استخدام نموده پس کلمه اسماء عنوان جامعی است بر منتهای قدرت فکری و حقیقت خلافت آدم

و خداوند با خلق آدم، قدرت خود را نمایانند و قیمت و ارزش موجودات را ظاهر ساخت

آری بیوجود انسان قیمت و ارزش موجودات معلوم نمیکشت. شامه آدمی است که باید بوی گلها و ریاحین را حس کند. ذائقه آدمی است که باید طعم غذاها را بچشد. بیوجود او نکتههای خوش معنی نداشت و ترشی و شیرینی و تند و تلخی غذاها معلوم نمیشد.

اگر انسان از زمین رخت بر بندد خاصیت نور و الکتریسته را چه کسی در می یابد و معنای هزاران حلیت و قانون را کی میفهمد؟

فقط با خلق انسان است که هر شیئی ارزش خود را مینمایاند و خواص خود را آشکار میکند از اینجا معنای خلافت آدم را بخوبی میتوانیم درک کنیم و بفهمیم زیرا هر موجودی خواص خود را با وجود انسان ظاهر میکند

اهمیت و ارزش هر چیزی با سنجش انسان است و نفع و ضرر هر يك را او معین میکند. پس بیوجود انسان قیمت اشیاء و فواید و مضار آنها معلوم نمیکشت

خداوند فرمود آدم را خلق میکنم تا خلیفه من در زمین باشد و آثار و خواص موجوداتی را که خلق کرده و اینهمه جمالی را که آفریده ام در وجود انسان ظاهر میکنم کسی را خلیفه میکنم که فکر او وسیعتر از همه عالم است و بهیچ چیز قانع نمیشد

آری معنای خلافت آدم در زمین دانستن و انجام کارهایی است که خدا در زمین دارد و انسان باید مجری آنها باشد اما بزرگترین وظیفه او تصرف در قوای خود است انسان هر طور که بخواهد میتواند خود را تربیت کند و رشد و نمو نماید تا تمام